

تقی بیش

رفیع الدین لُنبانی و دیوان شعر او

دوستان دانشگاهی که بر من منتها دارند اجازه داده‌اند برای مجموعه‌ای که به نام وبه پاس خدمات استاد فقید دکتر علی اکبر فیاض فراهم می‌شود مقاله‌ای بنویسم و من ترجیح دادم درباره رفیع الدین لُنبانی و دیوان شعر او باشد. مرحوم دکتر فیاض به متون پارسی قبل از مفلو یا به قول خودش قرون وسطی و دوره طلایی تاریخ ادب فارسی علاقه مخصوصی داشت و معتقد بود اصالت و زیبایی حقیقی ادب فارسی در آثار این دوره تجلی دارد و من نیز به تشویق و توصیه او عکس نسخه دیوان لُنبانی را تهیه کردم از این گذشته چون درباره لُنبانی زیاد بحث نشده است مطالعه درباره این شاعر کم شناخته را برای علاقه‌مندان به شعر و ادب فارسی خالی از فایده نمی‌دانم. در مورد علاقه خاص مرحوم دکتر فیاض به آثار مفلو قبل از مفلو این نکته را باید اضافه کنم که این علاقه او را از مزایای سایر دوره‌های ادبی ایران بی‌خبر و به دور نگاه نمی‌داشت زیرا به قدری دامنه اطلاعات و معلومات عمومی او وسیع بود که درباره مطالبی مثل مکانیک اتمبیل و اشعه لایزر و پرده صماخ که کار او نبود تقریباً به قدر یک متخصص اطلاع داشت تا چه رسد به مسائل مربوط به تاریخ ادبیات و نقد شعر که در حد تخصص و کار

اصلی او بود.

اگرچه جمله معترضه می‌شود ولی در وظیفه دارم که بنویسم مرحوم دکتر فیاض بر من حق بسیار داشت و من در واقع تربیت معنوی و ادبی خود را مدیون او هستم و باید به قول بیهقی که در مرگ استادش بونصر مشکان نوشته‌است لختی قلم را براو بگریانم. محض حقیقت و حقیقت محض است که مرگ استاد فیاض ضایعه جبران‌ناپذیری بود که هر چه زمان می‌گذرد کمبود وجود او محسوس‌تر می‌شود و به قول شاعر: «مرگ چنین خواجه نه کاری است خرد».

درباره لنبانی مانند بسیاری از گویندگان قدیم ایران اطلاع چندانی در دست نیست. قدیم‌ترین تذکرة‌ای که در آن از لنبانی ذکر کرده‌ام، لباب الالباب است. عوفی بطوری که استوری در بخش دوم از جلد اول کتاب ادبیات فارسی متذکر شده لباب الالباب را در حدود ۶۱۸ برای عین‌الملک وزیر ناصرالدین قباچه حکمران سند تألیف کرده‌است بنا بر این با لنبانی که در مدح رجال اواخر قرن ششم اصفهان مثل صدرالدین خجند و رکن الدین مسعود صاعد اشعاری دارد خیلی فاصله زمانی نداشته‌است ولی متأسفانه عوفی درباره لنبانی مطلب زیادی ننوشته و مختصری از ترجمه حال و نمونه اشعار او را در ضمن شعرای «عراق و مضافات آن» و «شعرای آل سلجوق بعد از عهد معزی و سنجری» آورده‌است. از لباب الالباب که گذشت آثار البلاد قزوینی و تذکرة الشعرای دولت‌شاه سمرقندی است که اگرچه مطلب بیشتر دارد ولی چون با لنبانی و عوفی فاصله زمانی بیشتری داشته‌است ارزش علمی و اعتبار زیادی ندارد به خصوص که قزوینی و دولت‌شاه علاقه زیادی به داستان‌پردازی داشته و چندان به روش علمی پابند نبوده‌اند. از اینها که گذشت کتابهای متأخر است مثل آتشکده آذر و تحفه

سامی و ریاض الشعراء، واله داغستانی و مجمع الفصحا و نوشته معاصران از قبیل مدرس تبریزی در ریحانة الادب و ابن یوسف در فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی ایران و آقای دکتر صفا در جلد دوم تاریخ ادبیات در ایران که آقای دکتر خیام پور در کتاب فرهنگ سخنوران فهرستی از بعضی از این مآخذ را که بالغ بر ۱۴ مآخذ خطی و چاپی می شود ترتیب داده است که در حد خود سودمند است. بدیهی است مآخذ متأخر معمولاً ارزش زیادی نمی تواند داشته باشد زیرا در این قبیل موارد رسم چنین بوده است که متأخران مطالب متقدمان را به عین یا بامختصر جرح و تعدیل و تغییر در عبارت نقل کنند و در مورد لنبانی نیز چنین کرده اند مثلاً واله داغستانی تقریباً تمام مطالبی که دولت شاه درباره لنبانی نوشته نقل کرده و مطلب تازه ای نوشته است. در بین معاصران کار آقای دکتر صفا از دیگران کامل تر و بهتر است ولی چون استاد ارجمند از باب احتیاط فقط به نقل قول تذکره نویسان اکتفا کرده اند نوشته ایشان احتیاج به سنجش و نقد و تجدیدنظر دارد. مآخذ مهمی که دیگران از آن غافل مانده اند نسخه ای از دیوان لنبانی است که در ۶۹۹ کتابت و به احتمال نزدیک به یقین خیلی نزدیک به عهد او نوشته شده است. این نسخه مجموعه دیوان ده شاعر است که لنبانی هشتمین آنهاست و با همکاری دو خطاط به نام ابونصر محمد و محمد شاه گویا در اصفهان فراهم آمده و اکنون به شماره ۱۰۳ در کتابخانه چستربی تی دوبلین است و استاد مینوی در جلد اول فهرست کتابخانه مزبور به تفصیل و آقای دانش پژوه در کتاب فهرست میکرو فیلمهای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به اختصار آن را معرفی کرده اند.

آشنایی من با این نسخه بوسیله دیوان شمس طبسی شد زیرا دیوان شمس طبسی نیز در این مجموعه هست و من از آن برای تصحیح و چاپ

دیوان شمس استفاده کرده و در مقدمه دیوان چاپی آن را معرفی و از آن یاد کرده‌ام. خصوصیت قابل توجهی در این مجموعه شایان توجه و ذکر است و آن اینست که در پایان هر دیوان شرح حال مختصر و مفیدی از شاعر نوشته شده است و اگر چه چون این شرح حالها به خط ریز و به ظاهر باشیوه‌ای غیر از متن کتابت شده است این احتمال را قوت می‌دهد که شاید از کاتب اصلی نباشد و بعد نوشته شده باشد ولی در هر حال مفتنم و قابل استفاده است.

دربارهٔ لقبانی در پایان دیوان او چنین آمده است: «دیوان رفیع‌الدین لقبانی - وهو ابراهیم ابن علی ابن [کذا این‌ها باهمزه] شمس‌الدین المتخلص بالرَفِیعِ الحَقِّ شاعر است که شعار شعر را طراز اندام فصاحت و... (مقداری عبارت متکلفانه)... دیوانی دارد مشتمل بر قصاید و رباعیات و غزلیات که خوب گفته است». این شرح اشکال بزرگی به وجود می‌آورد زیرا در هیچ‌یک از تذکره‌ها چنین اسم و نسبی برای لقبانی نوشته نشده است. عوفی فقط رفیع‌الدین نوشته و در ضمن گفته است دور رفیع بوده‌اند یکی رفیع مرزبان و دیگری رفیع لبنان. زکریای قزوینی هم در آثار البلاد نوشته که ملقب به رفیع بوده است بنا بر این رفیع‌الدین که معمولاً در اغلب ماخذ آمده لقب شاعر بوده است نه اسم و نظیر این لقب را که به الدین ختم می‌شود اغلب شعرای قدیم داشته‌اند و حتی بیشتر تخلص آنها از همین لقب گرفته شده است مثل ظهیر فاریابی از ظهیر الدین و شمس طبسی از شمس‌الدین و اثیر اومانی از اثیر الدین. اساساً در قدیم لقب نشانهٔ قدر و اعتبار و نمودار شخصیت و ارزش اجتماعی و مقام و منصب بوده است بهمین جهت اشخاص در قدیم بیشتر به لقب شناخته و مشهور می‌شده‌اند نه با اسم. در بعضی از تذکره‌ها اسم لقبانی مسعود یا عبدالعزیز مسعود ذکر شده است از جمله در هفت اقلیم مسعود و در آتشکده عبدالعزیز مسعود است و هدایت در مجمع الفصحا

عبدالعزیز بن مسعود و داغستانی در ریاض الشعرا رفیع‌الدین عبدالعزیز نوشته است. عبدالعزیز مسعود و عبدالعزیز بن مسعود با هم فرقی ندارند زیرا در قدیم رسم بوده است که پسر را به اسم پدر بنامند و به عنوان اضافه بنسبت اسم پدر را به پسر اضافه کنند. این رسم که گویا یادگار دوران پدر شاهی باشد هنوز در بعضی از دههای اطراف مشهد در خراسان باقی مانده است مثلاً وقتی می‌گویند حسن حبیب یعنی حسن پسر حبیب و مثال قدیمی اش محمد زکریای رازی است یعنی محمد بن زکریای رازی. متأسفانه خود لنبانی در اشعارش اسم یا لقب و حتی تخلص خود را ذکر نکرده است و از دیوان او هیچ نوع اطلاعی در این مورد بدست نمی‌آید. از طرف دیگر رفیع یا رفیع‌الدین شاعر متعدد بوده است و بسا که تذکره‌نویسان آنها را با هم اشتباه کرده باشند. در باب‌الالباب غیر از رفیع‌الدین لنبانی مورد بحث رفیع‌الدین مرزبان فارسی و رفیع مروزی هست و عوفی در ضمن شرح حال ابوالفضل عثمان هروی از «شعرای آل سلجوق بعد از عهد معزی و سنجری» به مشاعره‌های او با رفیع اشاره کرده است که یکدیگر را کرگس و طبل می‌خوانده‌اند ولی چون توضیحی نداده است معلوم نیست منظورش کدام رفیع بوده است. هدایت در مجمع‌الفصحی رفیع‌الدین ابهری قزوینی معاصر کمال اسمعیل و اثیر اومانی و رفیع‌الدین نیشابوری را از قدما نام برده و نمونه‌ای از شعر آنها را نقل کرده است. آذر در آتشکده رفیع‌الدین کرمانی را با تصریح باین که او را درست نشناخته است اسم برده و فقط بک رباعی از او ثبت کرده است. والله داغستانی سه رفیع‌الدین ضبط کرده است: رفیع‌الدین عبدالعزیز لنبانی (نه لنبانی) و رفیع‌الدین مسعود لنبانی و رفیع‌الدین محمد بن الحسن النسوی سکاک اهل نسا و آهنگر. تردیدی نیست نسخه بریتیش میوزیوم ریاض الشعرا که من آن را در مجله دانشکده

ادبیات مشهد معرفی کرده‌ام و عکس آن را در اختیار دارم غلط کتابت دارد و لبنانی یعنی منسوب به لبنان بیروت درست نیست ولی این نکته قابل توجه است که مرحوم سعید نفیسی در دیباچه لباب الالباب چاپ علمی تهران در یادداشتی به نقل از ابن الفوطی مورخ معروف قرن هفتم چنین می‌نویسد: «کامل‌الدین ابوالمحاسن بن عبدالعزیز بن مسعود لبنانی - نه لبنانی - شاعر و او برادر رفیع‌الدین عبدالعزیز بن مسعود بود که او هم شاعر بود» و با تذکر غلط بودن لبنانی با تصحیح قیاسی ابنی دنبال رفیع‌الدین آورده و نتیجه گرفته است: رفیع‌الدین لبنانی شاعر معروف برادر شاعری به اسم کامل‌الدین ابوالمحاسن داشته است. باین ترتیب دور نیست اختلافی که در مقام ونسب لبنانی در تذکرها دیده می‌شود محصول مخلوط شدن اطلاعات مربوط به این دو برادر باشد و یا این که قول ابن الفوطی چون شاذ و منحصر است اعتباری نداشته باشد.

هرچه هست ما دو سلسله روایت داریم یکی روایت مشهور که با بعضی اختلافها در تذکرها آمده است یعنی رفیع‌الدین یا رفیع لبنانی که اسمش عبدالعزیز یا مسعود و یا اسم پدرش عبدالعزیز بوده است و دیگر روایت منحصر به فردی که در نسخه مورخ ۶۹۹ دیوان النّبانی آمده است ابراهیم رفیع‌الدین متخلص به رفیع فرزند علی. در تذکرها نوشته‌اند که در جوانی مرده است. قزوینی در آثار البلاد می‌نویسد لبنانی با صدرالدین خجندی مربوط بود و صدرالدین بهمراهی پسران طفرل در جنگی بر علیه فرزندان اتابک محمد شرکت کرد و شکست خورد و لبنانی که همراه او بود شناخته به قتل رسید. هدایت در مجمع الفصحا داستانی پرداخته است که سندی ندارد باین صورت که «گویند دنبال محمل یکی از اهالی حرم می‌رفته و او را سهواً به تیسر زده شهید کرده‌اند» و آقای دکتر صفا این قول را بدون ذکر اسم هدایت

به صورت گفته‌اند نقل کرده‌است. شاید قول داغستانی که به صورت کلی نوشته‌است «درعین جوانی از دنیا رفته» طبیعی‌تر باشد، در هر حال تاریخ تولد و مرگ یا قتل لنبانی معلوم نیست. مرحوم سعید نفیسی در جلد اول تاریخ نظم و نثر فارسی مرگ او را بدون ذکر ماخذ به سال ۶۳۰ نوشته‌است و نی تردید نیست آن را درجائی دیده و نقل کرده‌است. در دیوان لنبانی چند مرثیه و از جمله قصیده کوتاهی در رثای رکن‌الدین مسعود دیده می‌شود که در بیتی از آن قصیده چنین می‌گوید:

پناه فضل و شه شرع رکن‌دین مسعود

که سیرتش ز شهبان گوی عدل و احسان برد

این رکن‌الدین مسعود از صاعدیان یا آل صاعد اصفهان بوده‌است و مانند بیشتر افراد خاندان ریاست حنفی‌های اصفهان را برعهده داشت و به شرحی که آقای دکتر صفا در جلد دوم تاریخ ادبیات در ایران نوشته‌است در سال ۶۱۹ بر اثر تعرض غورسائچی پسر محمد خوارزمشاه اصفهان را ترک گفته و بعد در فیروزکوه بدست سپاهیان مغول کشته شده‌است. چند شعر در مدح جلال‌الدین بن محمد خوارزمشاه معروف به جلال‌الدین منکبرنی که در حدود ۶۲۸ در کرمان بوده نیز در دیوان لنبانی هست که می‌تواند قرینه‌ای برای دوران شاعری او باشد و چون گفته‌اند جوانمرگ شده‌است می‌توان دوره زندگی او را به سالهای آخر قرن ششم و اول قرن هفتم محدود کرد.

لنبانی منسوب به لنبان اصفهان است و این کلمه را به طوری که در آثار البلاد چاپ بیروت و در آندراج آمده‌است به ضم ل بر وزن قربان باید تلفظ کرد. آقای دکتر ستوده در حواشی کتاب نصف جهان فی تعریف الإصفهان بهمین صورت با املای لاتین ضبط کرده و نوشته‌است تلفظ

محلّی آن لبنون بر وزن گلگون است. قزوینی در آثار البلاد نوشته است لبنان یکی از قراء اصفهان است. دولت‌شاه می‌نویسد «از اقصای اصفهان است بدروازه، موضع نزه و جایی دلگشای است» ولی در کتاب نصف جهان یکی از شش محله اصلی و قدیمی اصفهان واقع در مغرب شهر معرفی شده است. آقای دکتر هنر فر در کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان به نقل از مافروخی مؤلف رساله محاسن اصفهان که در قرن پنجم هجری می‌زیسته نوشته است که لبنان در قدیم یکی از محلات پشت باروی شهر بوده و بعد در دوره صفویه جزو شهر شده است. شعری هم که مؤلف آنندراج از کمال اصفهانی به شاهد آورده و در آن از رئیس لبنان سخن رفته مؤید این مطلب است که لبنان بزرگ و آباد و معروف بوده است. مؤلف کتاب نصف جهان که گویا کتاب خود را در سالهای ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۲ تألیف و کامل کرده شرحی درباره مسجد لبنان که مشجر و مورد احترام و علاقه مردم بوده نوشته است و این مسجد به طوری که آقای دکتر هنر فر در کتاب گنجینه آثار تاریخی اصفهان می‌نویسد هم اکنون موجود است و کتیبه‌ای به خط محمد رضا امامی دارد که می‌رساند در دوران صفویه تعمیر شده است.

مطالب دیگری که در تذکره‌ها و کتابها نوشته‌اند خیلی مورد اعتماد نیست از جمله قول دولت‌شاه سمرقندی است که لبنانی را شاگرد سعید هروی می‌داند البته با توجه به این نکته که قدما کلمه شاگرد را اغلب به معنی پیرو بکار می‌برده‌اند نه این که واقعاً لازم باشد شاعری محضر شاعر دیگری را درک کرده و از درس او استفاده برده باشد. و از این قبیل است قول مؤلف آثار البلاد که می‌نویسد صدر خجند کتابدار خود را عزل و لبنانی را دعوت کرد و او شرحی ادیبانه نوشت و شاید چون در ضمن ستایش مقام علمی و فضائل لبنانی متذکر شده که رسائلی داشته منظورش این بوده که آن نوشته

عربی انشای لنبانی بوده است. قول هدایت هم در مجمع‌الفصحا که لنبانی را از اقران و مصاحبان کمال‌الدین اسمعیل و گویا خواهرزاده جمال‌الدین عبدالرزاق می‌داند سندی ندارد.

لنبانی به‌طوری که هدایت نوشته‌است دیوان شعر مفصلی مشتمل بر ده‌هزار بیت داشته‌است ولی چون تصریح کرده دیوان او را ندیده‌ام این قول را باید با قید احتیاط تلقی کرد. عبارت او اینست: «علی‌ای حال ده‌هزار بیت دیوان داشته که بنظر نرسید آنچه دیده‌شد بعضی از آن را ثبت می‌نماید» و سپس هشت شعر به‌عنوان نمونه نقل کرده که به‌غیر از یکی که در مدح قطب‌الدین اتابک سروده شده‌است بقیه در نسخه چستربی‌تی هست. آقای دکتر صفا قول هدایت را نقل و تأیید کرده که آنچه از اشعار لنبانی در دستست کمتر از مقدار است که هدایت نوشته‌است ولی نکته شایان توجه اینست که از پنج شعر نمونه که در تاریخ ادبیات در ایران آمده فقط یکی در مجمع‌الفصحا و نسخه چستربی‌تی هست و بنابراین از ماخذ دیگری نقل شده‌است.

تا آنجا که من اطلاع دارم فقط یک نسخه از دیوان لنبانی موجود است و این نسخه که وصفش گذشت و به کتابخانه چستربی‌تی دوبلین تعلق دارد ممکن است منتخب یا خلاصه‌ای از دیوان لنبانی باشد. در این نسخه ۱۴۹۸ بیت به شرح زیر مسطور است:

۳۸ قصیده	۱۱۳۸ بیت
۳ قطعه	۶۱ بیت
۱۱ غزل	۶۸ بیت
۲ ترجیع	۱۳۳ بیت
۴۹ رباعی	۹۸ بیت

در دیوان لنبانی متأسفانه اطلاع زیادی از جزئیات زندگی و اوضاع و احوال و خصوصیات روحی شاعر دیده نمی‌شود و حتی چنان‌که پیش از این گفته شد اسم و لقب یا تخلص هم ذکر نشده است فقط بعضی اشارات زودگذر مانند شکایت از وام یا بیماری جرب یا گال در شعر او دیده می‌شود.

موضوع اشعار لنبانی بیشتر مدح است ولی در ضمن مدح چنان‌که رسم شعرای قدیم بوده مقدار زیادی مضامین و نکته‌های اخلاقی و علمی و دینی و فلسفی را با صنایع ادبی بهم آمیخته است. ممدوحان شاعر به قراری که اسمشان در دیوان آمده است عبارتند از جلال‌الدین بن محمد خوارزمشاه که مدایح او در صدر دیوان قرار دارد و لنبانی از او به صورت «خدایگان سلاطین جلال دنیا و دین» یاد کرده و در پنج قصیده او را ستوده است.

جلال‌الدین پسر ارشد سلطان محمد علاء‌الدین خوارزمشاه معروف به منکبُرنی به طوری که مرحوم عباس اقبال در تاریخ مفصل ایران متذکر شده است پس از مرگ پدر در آبسکون از ۶۱۷ تا ۶۲۸ فرمانروایی کرد و سرانجام کشته شد. دیگر شرف‌الدین علی وزیر یا به قول لنبانی «پناه دین شرف‌الملک آصف ثانی» است که باید همان شرف‌الدین مجد‌الملک علی جنیدی وزیر سلطان محمد خوارزمشاه باشد که پس از بازگشت جلال‌الدین از هند به کرمان عهده‌دار مهم امور شده و شرح حالش در آثار الوزراء عقیلی که باهتمام آقای محدث ارموی به طبع رسیده آمده است. لنبانی در مدح این وزیر دانش‌پرور هفت قصیده دارد. پس از آن اشعاری است در مدح عماد‌الدین حسن و صدرالدین خجندی و رکن‌الدین مسعود صاعد و ملک مظفر‌الدین اتابک ابوبکر و جلال‌الدین عمر که لنبانی در ضمن بیان جلالت قدر و مقام آنها اهتمام ایشان را در راه فضل و دانش ستوده است. آقای دکتر صفا فخرالدین زیدبن حسن حسینی از خاندان نقبای ری و قم و عمیدالدین

اسعد بن نصر وزیر اتابک سعد زنگی مقتول در ۶۲۴ را جزو ممدوحان لنبانی ذکر کرده است ولی با آن که در جزو نمونه اشعار لنبانی که نقل کرده اسم این فخرالدین زید آمده است بعید به نظر می‌رسد لنبانی در مدح او شعری سروده باشد زیرا گذشته از آن که در دیوان لنبانی و مجمع‌الفصحای هیچ شعری در مدح فخرالدین زید نیست قرائنی دال بر گرایش او به مذهب سنت و جماعت وجود دارد از قبیل ستایش خلیفه دوم و مدح رکن‌الدین صاعد از خاندانی که ریاست حنفی‌های اصفهان را بر عهده داشته است و اینها با مدح فردی از زیدیها که بیشتر در ری و قم می‌نشسته و شیعه بوده‌اند سازگار نیست. بحث درباره شعر لنبانی خود موضوعی است جداگانه و در گرو فرصت کافی ولی بطور کلی شعر لنبانی را بیشتر تذکره نویسان ستوده‌اند. قزوینی در آثار البلاد می‌نویسد اشعاری در غایت حسن دارد و آذر در آتشکده او را «شاعر فاضلی» خوانده است.

شعر لنبانی منسجم و استوار و فصیح، مثل همه شعرهای کلاسیک قدیم منطبق بر موازین رسمی ادب و با حماسه توأم است. قصیده‌ها اغلب با تفضیل آغاز می‌شود و به مدح می‌رسد و گاهی نیز ساده و بی مقدمه یکسر مدح است. غزل کم و غزلها کوتاه است و گاهی آثار عشق به جنس موافق یا تظاهر به آن در آنها احساس می‌شود. رباعیات عموماً دور محور عشق می‌چرخد و در حد خود لطیف است. در شعر او از طرز زندگی و آداب و رسوم و عقیده مردم تا اندازه‌ای آثاری به چشم می‌خورد. از لباسها و پارچه‌ها: اطلس و اکسون (نوعی ابریشم سیاه)، طیلسان (چادر یاعبا)، طراز کسوت (سجاف لباس)، کسوت زربفت (با بافت طلائی)، قباچه حریر، ایازی عنبری (نقاب سیاه یا روبند زنانه)، غلاله (به کسر به معنی جامه زیر زره یا زیر پیرهنی و یا ژوپون به اصطلاح امروز) و از گلهای گل (گل سرخ یا مطلق گل)،

بنفشه، گل رعنا، ریحان، لاله، ارغوان، نرگس و از لوازم رزم: زره، خنجر، کمان، کمند، کوس و از وسائل بزم: رباب و چنگ، شراب گلرنگ و شراب مروق، عنبرخارا (یاسارا)، نافه‌های تاتاری یا نافه تزاری، پسنه خندان، عود و شکر، تنگ شکر، بخور مجمر و ترکیباتی مثل دبستان و لوح، رسم نوبتی، خوشه چین خرمن، سراچه و باغچه، سراچه قصر، طاق و ایوان، خوی پلنگی، مشعله‌دار، چشم‌بندی و شعبده‌بازی، مسطر، نخل رطب و خار مفیلان در شعر او بسیار است و با هنرمندی برای بیان مقصود از مناسبات بین الفاظ و معانی استفاده شده است. درجائی نیز از زردشت و طاق کسری و نسیم عراق یاد کرده تعلق خاطر خود را به میهن عزیز و آثار ملی ظاهر ساخته است.

اینک فهرست اشعار لبنانی از نسخه دیوان او نقل می‌شود:

- ۱- خدای عزوجل در جهان چو فرمان داد
۲۳ بیت در مدح سلطان (شاید جلال‌الدین)
- ۲- نظام حال پدیدست دین و دنیی را
۳۳ بیت در مدح جلال‌الدین بن محمد خوارزمشاه.
- ۳- شاهها فلک اندیشه بی‌مغز رها کرد
۲۲ بیت در مدح جلال‌الدین بن محمد خوارزمشاه.
- ۴- آنرا که عون و عصمت ایزد قرین بود
۲۶ بیت در مدح جلال‌الدین بن محمد خوارزمشاه.
- ۵- زهی ز لعل‌لبت پسته برشکر خندان
۴۱ بیت در مدح شرف‌الدین علی وزیر.
- ۶- بسنبلی که عذارت بر ارغوان افکند
۲۷ بیت در مدح ملک جلال‌الدین.
- ۷- سحرگهی که نفس زد نسیم باد عراق

- ۳۴ بیت در مدح شرف‌الدین علی وزیر
- ۸- زبان مملکت امروز گفت اعیان را
- ۳۱ بیت در مدح شرف‌الدین علی وزیر
- ۹- ماه را رشک نماید رخت از زیبائی
- ۳۵ بیت در مدح شرف‌الدین علی وزیر
- ۱۰- ز عاشقان چو حدیثی رود در انجمنش
- ۲۹ بیت در مدح شرف‌الدین علی وزیر
- ۱۱- چمن بهشت شد و باغ خوشتر از ارمست
- ۲۹ بیت در مدح شرف‌الدین علی وزیر
- ۱۲- زهی گشوده ضمیرت ز روی غیب نقاب
- ۲۷ بیت در مدح شرف‌الدین علی وزیر
- ۱۳- ز عاشقان چو بدیدم فراغتی داری
- ۴۹ بیت در مدح عمادالدین صدر
- ۱۴- دلی که سفته این زال عشوه‌گر باشد
- ۳۳ بیت در مدح صدرالدین عمر الخجندی
- ۱۵- دلی که با سر زلف تو خلوتی بر ساخت
- ۳۲ بیت در مدح صدرالدین عمر الخجندی
- ۱۶- مرا بدین دل انده پرست سودائی
- ۳۳ بیت در مدح صدرالدین عمر الخجندی
- ۱۷- زهی طراوت رویت نهاده گل را خار
- ۴۵ بیت در مدح صدرالدین عمر الخجندی
- ۱۸- گر توانم که بر آرم نفسی با یاری
- ۳۱ بیت در مدح صدرالدین عمر الخجندی

- ۱۹- شبانه چون بگشادم بروی اختر چشم
 ۳۸ بیت در مدح صدرالدین عمرالخجندی
 ۲۰- نهاده بر طبق دیده اشک صورت حال
 ۴۶ بیت در مدح صدرالدین عمرالخجندی
 ۲۱- ترجیع‌بند: فروغ عارض خوب از قمر دریغ مدار
 ۵۶ بیت در مدح صدرالدین عمرالخجندی
 ۲۲- ای کرده غمزهات علمِ فتنه آشکار
 ۴۲ بیت در مدح رکن‌الدین مسعود صاعد
 ۲۳- عاشقانرا بر سرِ کویت مقامِ حیرتست
 ۳۸ بیت در مدح رکن‌الدین مسعود صاعد
 ۳۴- دلی که بارخ تو عشق باخت جان پرورد
 ۳۰ بیت در مدح رکن‌الدین مسعود صاعد
 ۲۵- جان شیرین اگر تواند بود
 ۲۱ بیت در مدح عمادالدین حسن صدر
 ۲۶- ای چشم تو بغمزه کرده جهان‌گشائی
 ۳۶ بیت در مدح عمادالدین حسن صدر
 ۲۷- گاه آنست که بر رستم سلاطینِ زمان
 ۴۱ بیت در مدح عمادالدین حسن صدر
 ۲۸- لب تو هردمی از وی فدای صدجانست
 ۴۵ بیت در مدح ملک مظفرالدین اتابک ابوبکر
 ۲۹- گردِ رخسار تو دیدیم خط از مشک سیاه
 ۲۹ بیت در مدح عمادالدین اسعدبن نصر
 ۳۰- ای بوجودت نظامِ جنبشِ دوران
 ۴۱ بیت در مدح عمادالدین اسعدبن نصر

- ۳۱- دل ز مهرت چو ذره پر خطرست
- ۲۷ بیت در مدح الصدر جمال‌الدین عمر
- ۳۲- آنکس که ملک وصل تو اورا میسرست
- ۴۰ بیت در مدح الصدر جمال‌الدین عمر
- ۳۳- جهان ز سیرت خوب تو زیب و فر دارد
- ۲۸ بیت در مدح الصدر جمال‌الدین عمر
- ۳۴- ای ذروه سپهر نهم آستان تو
- ۲۰ بیت در مدح الصدر جمال‌الدین عمر
- ۳۵- جانم ز عشقت ای بت نامهربان برفت
- ۳۳ بیت در مدح الصدر جمال‌الدین عمر
- ۳۶- زهی به نیکوئی آورده گل زروی تو رنگ
- ۳۱ بیت در مدح
- ۳۷- بقصد جان تو اینک جهان میان بسته
- ۲۴ بیت در مرثیه
- ۳۸- بساز اگر چه زمانه زگار شکامان بنزد و طالقات فرمکنی
- ۲۶ بیت در مرثیه
- ۳۹- اگر نسیم سحرگه بدوستان قدیم سلام من برساند جواب باز آرد
- ۲۵ بیت قطعه (رساله)
- ۴۰- مرا ز رنج گرو درد عشق و محنت وام
- ۲۷ بیت در جرب
- ۴۱- خطاست پیش خرد در همه فنون هنر
- عطارد ار قلمی راند جز بفتوی من
- ۹ بیت در جرب

- ۴۲- عشق را در کشور جان پادشاهی داده‌اند ۸ بیت غزل
- ۴۳- چو عاشقان ز لعل لب قوت جان برند ۸ بیت غزل
- ۴۴- برون از آنک ز سودای تو جگر خستیم ۷ بیت غزل
- ۴۵- بعمری گر شبی جایی درافتم ۷ بیت غزل
- ۴۶- فروبرم دم و با غم بصبر می‌کوشم ۷ بیت غزل
- ۴۷- زبانی داده‌ای مارا که خواهم کرد دلداری ۷ بیت غزل
- ۴۸- ای بخوبی عالمی آراسته ۶ بیت غزل
- ۴۹- شبی خیال رخت را بخواب می‌جستم ۶ بیت غزل
- ۵۰- حدیثکی ز لب صدشکر فروبارد ۵ بیت غزل
- ۵۱- گمان مبر که برین دل توان نهاد انگشت ۴ بیت غزل
- ۵۲- عشقت ز ما مپرس کرا یا کدام کشت ۳ بیت غزل
- ۵۳- جانا بجهان مصطفیٰ رندی نیست رباعی
- ۵۴- « طبعم چو زسودای تو آشفته شود «
- ۵۵- « مستی من از جام غم تست هنوز «
- ۵۶- « بر رویم از آسپین کشتانی ز این پیشالعات فرنگی «
- ۵۷- « کاری ز لب تو دوشن بگشاد مرام انسانی «
- ۵۸- « دی ناله زار من بگردون می‌رفت «
- ۵۹- « گفتمی ز کجا فتادی ای بیچاره «
- ۶۰- « چشم همه شب ز اشک دُر را می‌سفت «
- ۶۱- « آنرا که بدست زلف یاری خوش نیست «
- ۶۲- « جانم بمی مروت از آسودی «
- ۶۳- « ای میر زمن غم تو تا چند خورم «
- ۶۴- « من بر سر آنم که ز عشقت پیوست «

- ۶۵- عالم همه جو دست برو زو درکش رباعی
- ۶۶- تا زلف تو ناموس صبا می‌شکند «
- ۶۷- خون خواست که کار هجر را ساز کند «
- ۶۸- خط تو که آب عنبر خارا برد «
- ۶۹- بگذار که در عشق بفرساید دل «
- ۷۰- گفتم که فروشوم بکویی دیگر «
- ۷۱- گل بود که در جهان رخی رنگین داشت «
- ۷۲- هر خسته که بر بستر عشقت میرد «
- ۷۳- چون دید مرا بدین صفت کشته خویش «
- ۷۴- گرچه دل من بعشق داری بد کرد «
- ۷۵- آن بت که خضر گوشه‌نشین لب اوست «
- ۷۶- گرماه چو عارض تو زیبا بودی «
- ۷۷- ای نرگس مستت آفتِ هشیاران «
- ۷۸- هان ای دل‌ازین کار پریشان کردن «
- ۷۹- بی‌یار بسی راه هوش پیمودیم «
- ۸۰- عشق از سر کار بار بودست «
- ۸۱- تا این دل ریش ننگ من خواهد بود «
- ۸۲- می‌خواستم از دست غمت جان بردن «
- ۸۳- با روی تو گل در چمن آراسته است «
- ۸۴- عهدم چو سر زلف پریشان مشکن «
- ۸۵- گر درد سریت هر زمان می‌آرم «
- ۸۶- وصل تو شبی ملک سلیمان آرزو «
- ۸۷- دل سیرنشده ز مهر دلدار هنوز «

- ۸۸- از چرخ مبین سینه پرسوز از مهر رباعی
- ۸۹- پیوسته دلم ز غم حزین می خواهی «
- ۹۰- زلف تو که چون مشک بهرسو افتاد «
- ۹۱- ای قاعده حسن تو شهر آرایی «
- ۹۲- خورشید جمال تو چو بر عالم تافت «
- ۹۳- هر خسته دلی که کشته غم باشد «
- ۹۴- بی باده که یافت راحت هستی خویش «
- ۹۵- در عشق تو خوش دلی ز من بیزارست «
- ۹۶- در کوی تو مردانه قدم خواهم زد «
- ۹۷- زین آتش سوزنده که عشقت افروخت «
- ۹۸- ساغر که به می خنده زنان می گردد «
- ۹۹- گفتم نکنم ناله و افغان پیوست «
- ۱۰۰- ای ترک ترا خوست خرد دزدیدن «
- ۱۰۱- درمانده بعشق تا چه آید پیشم «
- ۱۰۲- ای سرو زبالای تو بست افتاده «
- ۱۰۳- قد ذهب الشوق سلوتی یا غرامی «

ترجیع ملمع در مدح عمادالدین ۷۷ بیت

در پایان یکی از مرثیاتی لبنانی را به مناسبت درگذشت استاد ارجمند دکتر علی اکبر فیاض نقل می‌کنم که در ضمن نمونه‌ای از شعر لبنانی هم در این مقاله آمده باشد:

بساز اگر چه زمانه ز کار سامان بُرد

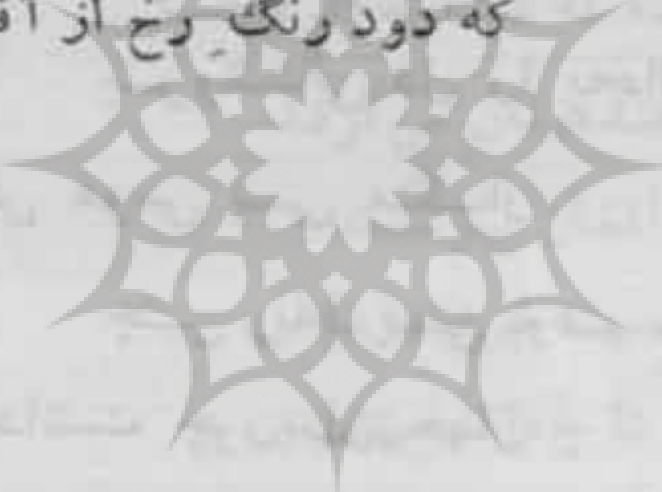
که با زمانه بدخوستیزه نتوان برد

چو صبح هر که فلک زیر دامنش پرورد

بساکه دست زضجرت سوی گریبان برد

درین طلسم یکی گنجِ خوب تعبیه بود
 ولیک حادثه‌یی زود برسرِ آن برد
 نه روزنست فلک بلکه این همه نقبست
 که دستِ مرگِ درین چارطاق ارکان برد
 همان دو قرصش باقیست بعد چندین سال
 گمان مبر که کسی زاده‌ای ازین خوان برد
 چو شمع مونس خلوت‌سرای عشق آن شد
 که عمرِ خویش بیک سوزِ دل به پایان برد
 به نور باصره غره مشو که مردِ صفا
 بروشنائی دل را به عالمِ جان برد
 سرای عمر به نقش هوس بسی منگار
 چنین رباطِ بسی بود و سیلِ طوفان برد
 کسی که گوش به زرداشت چون بتان ز جهان
 چو طره وقت شدن خاطرِ پریشان برد
 دلی که بر تن خود پادشاه شد یکدم
 چگونه غصه ناهید و جورِ گیوان برد
 هر آنکه حرصِ سکندر نیافت در دنیا
 بیک زمان چو خضر ره به آبِ حیوان برد
 مشام و دیده مفرسای و رنگ‌وبوی مجو
 که تندبادِ خزان رونقِ گلستان برد
 بنفشه‌وار نشین سوگوار و پس می‌گوی
 چه لاله بود که نکبتِ زباغِ نعمان برد

زمانه داشت گرانمایه گوهری یکچند
 چو هیچ لایق افسر ندید باکان برد
 بوقت صبح فلک گوی عنبر آگین شد
 ز بس که حور برش دسته‌های ریحان برد
 چو در کشاکش ایام دید خلق جهان
 پناه خویش از اینها به لطف یزدان برد
 قضا چو ره‌گذر روح پاک او دیدش
 هزار شمع فروزان برین نه‌ایوان برد
 چنان بسوخت دل عالمی درین اندوه
 که دود رنگ رخ از آفتاب رخشان برد



ژوئیه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی